

مقصود از (مودت در قریبی)

چیست؟

آقای دکتر «احمد افشار» متخصص ژئوفیزیک طی نامه‌ای می‌نویسد:

خداوند بزرگ در قرآن مجید، یادآوری می‌کند که پیامبرگرامسی یسان پیامبران دیگر در راه تبلیغ رسالت خود اجر و پاداشی نمی‌خواهد، جز چیزی به عنوان «مودت در قریبی» آنجا که می‌فرماید: «قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القریبی» (۱) :

«بگومَن برای تبلیغ رسالت خویش اجری نمی‌خواهم جز مودت در قریبی»

اکنون این سؤال برای ما مطرح است که مقصود از «مودت در قریبی» چیست؟

پاسخ: آیه یاد شده از روز نزول تاکنون يك معنی بیش نداشته است و آن دوستی با خاندان رسالت و عصمت و طهارت مسی باشد، مفسران عالی‌قدر و محدثان اسلامی طی قرن‌ها، روی همین معنی تکیه

کرده‌اند و ادب‌اء و شعراء و دیگر دانش‌ندان از این آیه جزم‌مان معنی، معنی دیگری نفهمیده‌اند، و بعدها روی عدم دقت در الفاظ و جمله‌های آیه، یکی دو احتمال دیگر برای آیه تراشیده شده است و مفسران قرآن برای این که مجموع احتمالات آیه را گفته باشند گاهی در کنار معنی مشهور، احتمالات مزبور را نیز یاد آور شده‌اند، که هرگز با قرآنی که در خود آیه وجود دارد سازگار نیست.

شعراء قریب به عصر رسالت با قریحه عربی خود، از آیه جز مودت و دوستی با خویشاوندان پیامبر، معنی دیگری نفهمیده‌اند. آنان به حکم اینکه به عصر رسالت نزدیک بودند، و زبان عربی برای آنان يك زبان امی و مادری بود، قطعاً دریافت آنان از آیه برای دیگران حجت و سند نخواهد بود از باب نمونه:

۱- «امام شافعی» (۲) که خود یکی از پیشوایان

۱- سوره شوری آیه ۲۳

۲- امام محمد بن ادریس شافعی در سال ۱۵۰ دیده به جهان گشوده و در سال ۲۰۴ دیده از جهان پوشیده است.

چهارمذهب معروف اهل تسنن است دریافت خود را از آیه در قالب شعر ریخته و آن را با احساسات و علاقه پاک خود به خاندان رسالت درهم آمیخته می گوید :

يا اهل بيت رسول الله حبكم
فرض من الله في القرآن انزله
كفاكم من عظيم القدر انكم
من لم يصل عليكم لاصلاة له (۱)

: «ای خاندان رسالت دوستی شما ازواجبانی که خداوند در قرآن به آن دستور داده است. در عظمت مقام و موقعیت شما این بس که هر کس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او صحیح نیست»

این نه تنها امام شافعی است که مفاد آیه را در قالب شعر ریخته است بلکه پیش از او «صیان بن- مصعب همدی کوفی» که از یاران و تلامذه حضرت صادق (ع) بود، مضمون آیه را در یکی از قصائد خود آورده است، در عظمت و موقعیت این مرد همین بس که حضرت صادق به شیعیان خود دستور میداد که شعرا را به فرزندان خود تعلیم دهند (۲)

وی در یکی از قصاید خود چنین می گوید:
فولاهم فرض من الر-

حمان فی القرآن واجب (۳)

: «دوستی آنان فریضه ای است از طرف خداوند- رحمان که در قرآن وارد شده است»

«این حجر» در صواعق ص ۱۰۱ می گوید شبخ شمس الدین بن المرینی پیرامون لزوم و لاعا اهل بیت دوشعر زیر را سروده و دریافت خود را از آیه در قالب این بیت ریخته است:

رايت ولائسى آل طه فريضة
على رغم اهل البعد يورثنى القربا
فماطلب المبعوث اجرا على الهدى
بتيلينه الا المودة فى القربى

: «من دوستی اولاد طه را واجب می دانم، برخلاف گمان گروهی که از آنان دورند، دوستی آنان مایه نزدیکی به خدا است، پیامبر برانگیزخته خدا، برای کار خود اجر و پاداشی نخواست، جز «مودت در قری»

«این صباغ مالکی» در کتاب فصول المهمة ص- ۱۳ دوشعر زیر را از گوینده ای نقل کرده است:

هم العروة الوثقى لمعتصم بها
مناقبهم جائت بوحى وانزال
مناقب فى شورى و صورة هل اتى
وفى سورة الاحزاب يعرفها التالى

: «آنان دستگیره های محکم و استواری هستند برای کسی که به آن چنگ بزند، و فضائل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است.

فضائل آنان در سوره های شوری (مقصود آیه مورد بحث است) و هل اتی، و احزاب نازل شده و هر کس قرآن

۱- شرح مواهب نگارش ذرقانی ج ۷ ص ۷ و صواعق تالیف ابن حجر ص ۸۷ و «مشارق الانوار»

ص ۸۸: حمزوی مالکی و «اتحاف» ص ۲۹: بشراوی و «اسعاف الراغبین» ص ۱۱۹: صیان

۲- رجال کشی ص ۲۵۲

۳- القدير ج ۱ ص ۲۷۵ ط نجف

را تلاوت کند، به این حقیقت پی می‌برد»

شاعر دیگری نیز می‌گوید:

**موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی**

: «دوستی آنان فریضه و مایه هدایت است، اطاعت

آنان دوستی، و دوستی آنان پرهیزگاری است»

«شبلنجی» در کتاب «نورالابصار» ص ۱۳ بیت زیر را ضمن چند بیت دیگر به «ابی الحسن جیر» نسبت داده است:

**موالاتهم فرض علی کل مسلم
وحبهم اسنی الذخائر للاخری**

: «دوستی آنان بر هر مسلمانی لازم است و مودت

آنان بهترین ذخیره آخرت می‌باشد»

اشعار و سروده‌ها در این قسمت بیش از آن است که در اینجا درج گردد، و مقصود از نقل اشعار گذشته این است که امت اسلامی و در میان آنان ادب‌ها که همگی عرب زبان بودند و زبان عربی زبان امی و مادری آنها بود، از آیه مورد بحث همان معنی را فهمیدند که قاطبه دانشمندان شیعه، و بسیاری از مفسران و محدثان اهل تسنن آن را فهمیده‌اند و این مطلب در قرون اسلامی آنچنان مسلم بود که گاهی شعراء از آن الهام گرفته آن را چاشنی شعر خود قرار می‌دادند. گذشته از این احادیث اسلامی و روایات هر دو گروه، مطلب را آن چنان مسلم گرفته است که وجود هر نوع احتمال دیگر را در آیه مردود می‌شمارد.

* * *

اکنون وقت آن فرا رسیده است که به تفسیر خود-

آیه پردازیم و سپس با پاسخگویی به برخی از پرسش‌هایی که پیرامون آیه وجود دارد و یادآوری احادیثی که محدثان اسلامی در شان نزول آیه نقل کرده‌اند، بحث را به پایان برسانیم:

اینک متن آیه:

قل لاسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی .

: «بگو من اجر و مزدی در برابر این کار (تبلیغ رسالت و راهنمایی مردم) نمی‌خواهم، جز «مودت» در قری»

قبلازم است لفظ «مودت» و «قریبی» از نظر لغت عرب تفسیر شود. زیرا آشنائی با معانی مفردات به فهم مطالب کمک می‌کند. لفظ مودت در فرهنگ عربی به معنی «محبت» است و احیانا در محبت همراه با تمنی به کار می‌رود.

«ابن فارس» می‌گوید:

این لفظ حاکی از محبت است، گفته می‌شود «وودتة»: «أحببتة» یعنی او را دوست داشتم و نیز می‌گویند: «وودت ان ذلک کان»: «أذا تمسیتة» یعنی دوست داشتم که این کار بشود یعنی آرزو کردم این کار انجام بگیرد و نیز می‌گوید «وود» به معنی محبت است و در تمنی «ووداد» گفته میشود (۱) مؤلف قاموس می‌گوید: «الود» و «السوداد»: «الحب» وی بدون این که به معنی تمنی اشاره کند مطلب را تمام می‌کند. در هر حال این لفظ در معنی محبت و دوستی و گاهی توأم با تمنی به کار می‌رود. لفظ «قریبی» مصدری است بر وزن «بشری» و

«ذلفی» به معنی قرابت یعنی خویشاوندی، و این حقیقتی است که بزرگان ادب بر این مطلب تصریح کرده‌اند بزرگترین لغت‌شناس عرب می‌نویسد: القربة والقربی: «القرباه» (۱): «قربت وقربی به معنی خویشاوندی است».

و «مخشری» در کشف می‌گوید: «القربی مصدر کالذلفی والبشری بمعنی القرباه والمراد اهل القربی» (۲)

یعنی: قربی مصدری است بر وزن «ذلفی» به معنی قرابت و خویشاوندی و مقصود از آن در آیه خویشاوندان است. مؤلف المنجد می‌نویسد: القربی والقربة (بضم راء) والقرباه: «القرباه فی الرحم» یعنی: این سه لفظ به معنی پیوند خویشاوندی میان دو نفر است.

طبق گواهی فرهنگ نویسان عرب و به شهادت موارد استعمال آن در قرآن روشن می‌گردد که مقصود از «قربی» پیوند خویشاوندی است که در طرف را به هم نزدیک می‌سازد و این لفظ در لغت عرب جز در همین معنی استعمال نشده و اگر هم فرضاً در معنی دیگری به کار رفته باشد، معنی غیر معروف است که هرگز نباید قرآن بر آن حمل شود.

گواه روشن بر این که مقصود از «قربی» همان پیوند خویشاوندی است این است که این لفظ در قرآن اجز در همین معنی، در معنی دیگری به کار نرفته است چیزی که هست در آیه مورد بحث بدون ضمیمه «مضاف» به کار رفته و در آیات دیگر به ضمیمه مضاف

استعمال شده است اینک به برخی از آیاتی که لفظ قربی در آنها وارد شده است اشاره می‌شود:

«وبالوالدین احسانا وذی القربى والیتامى» (بقره/ ۷۳)

به پدر و مادر نیکی کنید، و همچنین به خویشاوندان و یتیمان.

«وانسى المال على حبه ذوی القربى والیتامى» (بقره/ ۱۷۷)

مال را در راه خدا به خویشاوندان و مساکین بدهد.

«وما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للذين لم يشركوا بالله ما كانوا اولی قربی» (توبه/ ۱۱۳)

هرگز بر پیامبر و افرادی که ایمان آورده‌اند دروا نیست درباره مشرکان طلب آمرزش نمایند، هر چند با آنان دارای قرابت و پیوند خویشاوندی باشند. خلاصه این که این لفظ در قرآن غیر از آیه مورد بحث پانزده بار وارد شده است و در تمام این موارد در معنی بستگی و پیوند خویشاوندی به کار رفته است حتی در آیه «الجاذی القربی» (نساء/ ۳۶) که مقصود، همسایه‌ای است که پیوند خویشاوندی نیز داشته باشد.

آیا يك چنین استعمال، گواه بر آن نخواهد بود که مقصود از این لفظ در مسود بحث نیز همان خویشاوندی است؟

* * *

بقیه در صفحه ۵۶

۱- مقایس ج ۵ ص ۸۰

۲- کشف ج ۳ ص ۸۱

نظام طبقاتی و نظام اسلامی

اسلام نظام موهوم طبقاتی را که دست و پای فرزندان ایران را بسته بود، درهم شکست، و رژیم استعداد کش موبدی را از میان برداشت، در نتیجه ایرانیان توانستند هوش و لیاقت و استعداد خویش را عملاً به مملد دیگر ثابت کنند بطوریکه دیگران آنها را به پیشوائی بپذیرند.

جامعه طبقاتی:

جامعه شناسان، جامعه را از لحاظ تحرك طبقه‌ای، به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

۱- «جامعه باز با نظام طبقه‌ای باز» در چنین جامعه‌ای تحرك طبقه‌ای چندان دشوار نیست.

۲- «جامعه بسته با نظام طبقه‌ای بسته» در چنین جامعه تحرك طبقه‌ای بسیار دشوار است.

۳- «جامعه کاستی (طبقاتی) با نظام طبقه‌ای منفصل» در چنین جامعه تحرك طبقه‌ای تقریباً محال است. در جامعه باز شخص می‌تواند تا اندازه‌ای از حیث پایگاههای اجتماعی و مخصوصاً پایگاه طبقه‌ای پائین و بالا رود ولی در جامعه طبقاتی (کاستی) هیچ‌گونه تغییر پایگاه طبقه‌ای امکان پذیر

نیست.

جامعه طبقاتی در دورانهای قدیم فراوان بوده است و هنوز هم جلوه‌های آن در برخی از کشورهای موجود مانند: هندوسیلان یافت می‌شوند و هنوز هم جامعه آنها عملاً منقسم به چند کاست (طبقه) است. برخی از محققان را عقیده بر این است که هم‌اکنون ایالات متحده امریکا نیز جامعه کاستی است زیرا این جامعه بر محور «سفیدسالاری» می‌گردد و سفیدپوستان شدت خود را از اقلیت‌های سیاه پوست و سرخ پوست و زرد پوست دورنگه میدارند و در حفظ نواصل اجتماعی شدت کوشش می‌ورزند. (۱)

جامعه ایرانی نیز در دوره ساسانیان، جامعه طبقاتی و صنفی بود، طبقات جامعه ساسانی به ترتیب اهمیت

۱- زمینه جامعه‌شناسی / ص ۱۶۷-۱۶۹

عبادتند از:

پیشه‌وری و کارهای دستی بودند جز کاروان‌وزادو مرگ وظیفه و سرنوشتی نداشتند.

«کریستن سن» که مدت سی سال در تاریخ ایران در زمان ساسانیان تحقیقاتی کرده است، راجع به اینکه نظام اجتماعی ایران ساسانی نظام طبقاتی بوده و به شدیدترین وجهی این نظام اجرا شده است، در کتاب خود بطور مفصل در این باره بحث نموده است (۳)

این سنت مذموم و موهوم در ایران باستان بصورت زیربنائی درآمده بود که مذهب، قانون، فرهنگ و اندیشه‌ها همه حافظ این نظام بودند و هیچکس قدرت بهم زدن این نظام را نداشت، گویند: وقتی بهرام گور خواست که طبق ذوق خود، غنیان گران و رامشگران را يك طبقه بالاتر بنشانند با اعتراض شدید مؤبدان مواجه گردید و همچنین در آن دستان کفشگر که فردوسی در شاهنامه آورده است انوشیروان بخاطر احترام بهمین سنت اجتماعی حاضر نشد به. فرزند پیشه و ریح تحصیل بدهد (۴)

تعلیم و تربیت تحمیلی

طبق همین سنت مذموم و موهوم جاهلی، افراد هر طبقه موظف بودند، شغل و حرفه پدران خود را فراگیرند و اساساً به استعداد و رغبت کودکان توجه نمیشد، افراد هر صنف به فرزندان خود شغل موروثی خود را تحمیل میکردند. فی‌المثل فرزندان مؤبدان

۱- نجبا و اشراف (ثووالهای بزرگ و- مؤبدان).

۲- طبقه جنگی (ارتشیان)

۳- طبقه دبیران (نویسندگان)

۴- طبقه پیشه‌وران و کشاورزان و - کارگران و بالاخره توده مردم.

هر يك از این چهار طبقه نیز به دسته‌های دیگری تقسیم میشدند. (۱)

«معودی» در کتاب معروف خود «مروج الذهب» م. نویسد: «اردشیر سلسله ساسانیان، مردم را هفت طبقه قرارداد (۲)

بدین ترتیب در ایران ساسانی، طبقات مردم بصورت ثابت و غیر قابل تغییری از هم جدا میشدند، هر طبقه‌ای در جامعه و در مقابل دولت و قانون و دین از حیث امتیازات موروثی وضع خاصی داشت. هر خانواده‌ای در جایگاه اجتماعی ثابت شده، هر فردی در قالب بسته طبقه‌ای صنفی برای ابد محصور مانده و همه در چهار چوب نژادی، اقتصادی و اجتماعی ارثی محبوس بودند و بهیچوجه تغییر پایگاه طبقه‌ای امکان پذیر نبود.

بخاطر حفظ «اصولی مصنوعی» و رعایت تشریفات و مقررات نهادی، هرگز یکی از افراد طبقات، پروانه تجاوز از مرتبه خود داده نمیشد، کسانی که محکوم به

۱- ایران در زمان ساسانیان کریستن سن/ص ۱۱۲

۲- مروج الذهب ج ۱/ص ۱۵۲

۳- مراجعه شود به صفحات ۲۹ تا ۳۶ و ۱۱۷ تا ۱۶۱ و صفحه ۱۳۱ کتاب ایران در زمان ساسانیان

۴- شاهنامه/ج ۶ صفحه ۲۶۰

بالا می برد (البته تفاوت این دو اصطلاح از نظر درجه شدت صداقت و صفا و صمیمیت کاملاً محسوس است) از دیدگاه اسلام، انسانها همه از یک پدر و مادر مشترک بوجود آمده اند و همگی اعضاء یک خانواده اند و بنا بر این همه افراد، اقوام، ملل، نژادهای رنگارنگ، طبقات و گروهها همه از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب مشترکند و کسی را بر کسی فضیلتی نیست مگر بجهت «تقوی» (۱) مخاطب اسلام، خواص و زبندگان، اشراف و نجبا، فلاسفه و علماء یا بقول بعضیها «پاکخونان» نیست و اسلام از این قبیل تقسیم بندیهای مصنوعی که مکتهای مختلف جامعه شناسی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی بر آن بنیاد شده اند، کاملاً بیزار است. و باید دانست که اسلام با هیچ مطلبی مثل فکری طبقاتی مخالفت نکرده است و هر چیزی که باعث تقویت این فکر مذموم باشد، اسلام از آن جلوگیری نموده است. گویند: خرما - فروشی در زمان امیرمؤمنان علی (ع) خرماها را طبق معمول خوب و بد کرده بود و هر قسمت را بترخی می فروخت علی (ع) او را منع نمود و خرماهای خوب و بد را مخلوط کرد و دستور داد همه را یک قیمت بفروشد.

بدین ترتیب اسلام تمام امتیازات دروغی طبقاتی را حذف و در محکم برادگی را می شکند و نظام طبقاتی را از بنیاد ویران می سازد و اختلافات طبقاتی را در هر قیافه و در هر وضعی که باشد، بقدرت محکوم می کند.

ناگفته نماند اسلام این اصل فطری و طبیعی را

و دیران می بایست حتماً تحصیل علم کنند و حوسن نداشتند به شغل و حرفه دیگری پردازند و همچنین اصناف و تجارزادگان شغل تجارت را می بایستی انتخاب کنند و..

و این مسلم است که افراد بشر، با سلیقه ها و استعدادهای مختلفی آفریده شده اند، بسیاری از فرزندان هستند که دارای استعدادی غیر از استعداد پدر و مادر و آباء و اجداد خود می باشند و احیاناً قدرت انجام کارهایی را که پدران آنها میدانند، ندارند و در آن کارها دچار شکست و عدم موفقیت میگردند ولی چه بسا همان افراد شکست خورده در یک کار، اگر درست رهبری شوند نوابنی در حین اشتغال بکار دیگر، از کار درآیند.

از این رو نباید فرزندان را مجبور ساخت که حتماً شغل و حرفه ای خانوادگی و صنفی خود را، علی رغم میل و استعداد واقعی خویش، اختیار کنند.

ولی در دوره ساسانیان کودکان شغل پدر را می آموختند تا جانشین او شوند زیرا معتقد بودند که از او استعداد همان شغل را به ارث برده اند و سعادت جامعه خود را در آن میدیدند که آن را پیش گیرند و این رسم موهوم، دست و پای فرزندان ایران را بسته بود و هیچکس در انتخاب شغل آزاد نبود.

مقایسه نظام طبقاتی با نظام اسلامی

مسأله تساوی عمومی همه انسانها، در اسلام به صورت یک واقعیت قطعی بیان شده است اسلام با یک جهان بینی می گوید: انسانها همه بسایکدیگر برابرند و این «برابری» را تا حد «برادری» هم

۶- مقایسه شود با آیه ۱۴ از سوره مبارک حجرات

قوانین و رسوم و آداب و سنن بسرمحور آن دورکن می‌گشت، درهم ریخت و اجتماعی منهای این دورکن، برمحور تقوا و فضیلت، علم و عمل بوجود آورد. اسلام بدون شك يك نظام فکری و اعتقادی جدید به ایرانی داد که ایرانی به اختیار، افکار و سنن و معتقدات پیشین خود را دور ریخت، اسلام روحانیت موردنی و طبقاتی و حرفه‌ای را بکلی منسوخ ساخت و آن را از حالت اختصاصی بیرون آورد.

اسلام ارزشهای نو و ارزشهای قابل احترام به بشر آورد و بدینوسیله ارزشهای بت پرستانه و شخصیت پرستانه موهوم و دروغی حکومت‌های جا بر را و از گون کسرد و بکلی فکر حکومت اشراف و به اصطلاح «اریستوکراسی» را از میان برداشت.

اسلام حصار مذهبی و حصار طبقاتی و سیاسی که گرداگرد ایران کشیده بودند و نمی‌گذاشتند ایرانی استمداد خویش را برونزدند، درهم شکست و برای ایرانی روزنه‌ای بسوی افق تازه وسیعی گشود. ثروت و سایر امکانات را از انحصار طبقات بالای اجتماع در آورد و طبقات پائین اجتماع را بحق طبیعی خود رساند.

و از تعلیم و تربیت تحمیلی جلوگیری کرد و در تاریخ برای نخستین بار، در فرهنگ اسلامی موضوع استعدادیابی و تخصص پروری را برای مایادگار گذاشت. (۱)

هم قبول دارد که استعداد افراد بشر متفاوت است و در اصول تعلیم و تربیت به این امر، حساسی قابل شده است ولیکن اسلام لازم میدانند برای شکوفاشدن استعدادها باید امکانات و میدان عمل و فعالیت برای همه مساوی باشد، آنگاه اگر فردی تنها به استعداد خدا دادی و طبیعی خود (نه بناوین دیگر) از دیگران پیشی گرفت، این تفوق و برتری مورد قبول اسلام است. در اسلام هر فردی حق دارد بقدر کافی از مواد غذایی و وسیله تحصیل و بهداشت استفاده کند و از نعمت تعلیم و تربیت مانند افراد دیگر بهره‌مند شود. و چون هر کس به اندازه استعداد طبیعی خود از این امکانات و شرایط مساوی استفاده می‌نماید، اینجاست که تفاوت‌های طبیعی بین افراد اجتماع بوجود می‌آید. البته این تفاوتها از درون ذات افراد پیدا می‌شود نه در ظاهر اجتماع و محیط.

این فرق اساسی نظام طبقاتی با نظام اسلامی است، نظام اسلامی مافوق نظامی است که جامعه شناسان بنام «جامعه باز» یا «نظام طبقه‌ای باز» نامیده‌اند زیرا در جامعه اسلامی همه افراد به آسانی می‌توانند به بالاترین درجه سطح اجتماع برسند.

این بود که اسلام اجتماع طبقاتی ایران ساسانی را که ریشه بسیار کهن داشت و طبقات چهارگانه بر دورکن «مالکیت» و «خون» قائم بود و همه

۷- در این باره به مقاله نگارنده در کتاب سیمای اسلام، تحت عنوان «تقسیم کار، پرورش تخصصی»

اصطلاح:

تناقض در تکامل، یا جوهر و یا لکتیک؟!!

تکاملها اعتقاد ندارند، ناچار برای توجیه و تفسیر جهان هستی و همه پدیده‌ها، دست‌بدامان «وحدت-اضداد و اصل تناقض در تکامل» زده و بگمان خویش علت حقیقی و سبب واقعی رویدادها و تغییر و حرکت مستمری را که در همه موجودات جهان وجود دارد یافته‌اند.

آنها این اصل را برای توجیه و تکامل صحیح دانسته و می‌گویند ماده چیزی جز وحدت اضداد و اجتماع تناقضات نیست و منشا اصلی تغییر و تنوع و تکامل ماده همان «ضدی» است که در داخل آن وجود دارد.

و عبارت دیگر حرکت و تکامل معلول کشمکش و تصادم اضدادی است که محتوای ماده را تشکیل می‌دهند، بدین مفهوم که هر موجودی در همان حال که نمایشگر وجود خود می‌باشد، متضمن نقیض خود نیز هست و نفی و اثباتی را در جوهر و حقیقت خویش داراست که همواره با یکدیگر در نزاع و کشمکش هستند و همین کشمکش است که مبداء اصلی حرکت و تکامل می‌باشد «لین» می‌گوید: تکامل مبارزه اضداد

دومین اصل از اصول بنیادی «ماتریالیسم-دیالکتیک» اصل «تضاد» با اصل تناقض در تکامل است.

این قانون در درجه‌ای بسیار و الامور دعنایت و توجه ویژه «دیالکتیک» قرار دارد تا آنجا که مائوتسه تونک آنرا مهمترین قانون اساسی ماتریالیسم دیالکتیک میدانند، و لنین از آن به جوهر و یا مغز دیالکتیک تعبیر کرده و معتقد است که مفهوم عمیق دیالکتیک عبارت از اصل تناقض در تکامل بوده و معنای دقیق آن همان تضادی است که در جوهر اشیاء وجود دارد ...

اکنون به تحلیل و بررسی این اصل از نقطه نظر دید «دیالکتیک» برداشته و سپس آنچه را که در این مجال درخور نقد و بحث باشد، مورد پژوهش قرار خواهیم داد:

* * *

دیالکتیک تئیسینها بر اساس طرز تفکر و بینش ما-دیگری و ماتریالیستی خود، چون به یک مبداء عقل-و علم بعنوان علت ریشه‌دار و اساسی حرکات و ...

است. (۱)

ما تریالیسم دیالک تیک، نزاع در اعداد

خارجی که هر کدام دارای وجود مستقلی هستند؛ نیست. زیرا اولاً: چنین تضادی مستلزم انکار اصل امتناع تناقض نیست. وثانیاً: نزاع و کشمکش میان اعداد خارجی چیزی نیست که منافاتی با منطق متافیزیک داشته باشد و یا از ابتکارات «دیالک-تیسینها» بوده مسئله تازه‌ای در حوزه مباحث فلسفی بوده باشد و مورد بحث و اختلاف قرار گیرد، بلکه این موضوع از دیرباز واژدو پیدایش تاریخ فلسفه مورد توجه و قبول همه فلاسفه اعم از مادی و الهی بوده است.

ارانی نیز در این باره میگوید: «در زندگی معمولی صحیح و غلط را کاملاً متضاد فرض نموده، مقابل هم قرار میدهند؛ یک چیز یا صحیح است یا غلط و شق ثالث ندارد و حال آنکه مکب دیالک تیک در هر یک از مراحل شناخت یک جزء صحیح و یک جزء غلط متحد است...» (۳)

* * *

در اینجا ما پیش از آنکه به بررسی و نقد این موضوع بپردازیم و توضیح دهیم که اساساً منظور از عدم تناقض و محال بودن آن چیست و مارکسیستها چگونه آنرا تفسیر کرده‌اند؟ لازم است برای رفع هرگونه سوء تفاهم یاد آور گردیم که مراد از «اصل تضاد» در بطور کلی فرمول اصلی آفرینش جهان، فرمول تضاد است و دنیا جز مجموعه‌ای از اعداد نیست، هستی و نیستی، حیات و مرگ، بقاء و فناء، سلامت

و بر این اساس، دیالک تیک مارکسیستی مبدع کلی و جامع عدم تناقض و محال بودن آنرا که سرچشمه همه علوم و اساس کلیه بایستگیهای راستین انسانی در تمام ادوار تاریخ بشر بوده و هست و با اصطلاح از حقایق مسلمه و بدیهیات عم و فلسفه بشمار میرود، مردود دانسته و آنرا از خصائص و ویژگیهای طرز تفکر متافیزیسینها و طرفداران منطق صوری میدانند؟! و بجای آن مبدع تناقض را بعنوان قانونی کلی و جامع برای تفسیر جهان و پدیده‌های آن اعتبار کرده است!

و در این رومدعی است اساساً میان صحیح و غلط، حقیقت و خطا، تفاوتی وجود ندارد و میتوان آنها را با یکدیگر متحد ساخت. ممکن است یک چیز در همان حال که صحیح است غلط باشد و در عین آنکه حقیقت است خطا و در همان حال که راست است دروغ باشد! ژرژ پوپلیستر در کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» میگوید:

«از نظر متافیزیک صحیح صحیح است، غلط غلط است و حال آنکه دیده شده که میگوئیم باران گرفت و چه بسا که حرف ما تمام نشده باران می‌بارد. این جمله ما هنگام شروع صحیح بود ولی بعد تبدیل به اشتباه شد. قسوانینی که سالهای متمادی بعنوان حقیقت شناخته میشده بموازات پیشرفتهای علمی بصورت خطا درآمده است...» (۲)

۱- المادیة والنزعة التجريبية النقدية / ص ۱۲

۲ و ۳- روشن رنالیسم / مقاله چهارم / ص ۱۵۶

داشته است.

ارسطو پیشوای مکتب متافیزیک در حوزة فلسفه یونان و بنیانگذار منطق قدیم (که مارکسیستها آنرا منطق صوری مینامند) با اینکه بنیاد منطق خود را بر شالوده «امتناع تناقض» نهاده، اصل تضاد را در میان موجودات خارجی پذیرفته و میگوید کلیه اضداد در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. (۲)

طنطاوی در تفسیر خود از سقراط نقل می کند که وی «اصل تضاد» را بعنوان دلیلی برای اثبات زندگی پس از مرگ بکار برده است. (۳) دزهر- حال درجهانی که حرکت و جنبش مقوم آن باشد، حتماً باید تضاد حکومت کند، زیرا چنانکه حکماء گفته اند حرکت بدون وجود معاقق ممکن نیست (۴) حرکت تکاپو و تلاش است و تلاش وقتی محقق میشود که اصطکاک و تصادم وجود داشته باشد.

به بیانی دیگر میتوان گفت: هیچ حرکت طبیعی بدون قسر ممکن نیست. وقتی جسم بسوی محل طبیعی خود حرکت میکند که در غیر محل طبیعی خودش بگیرد.

اما زمانی که جسم در محل خودش باشد، ساکن و بی حرکت خواهد بود... (۵)

و بیماری، پیری و جوانی، خوشبختی و بدبختی باهمند و بالاخره گنج و مار و گل و خار و غم و شادی باهمند... و هر جا گل است خار است و آنجا که در شاهوار است نهنگ مردم خواهد...

تغییر پذیری ماده جهان و پدید آمدن تکامل، از تضاد منشأ بگیرد، اگر تضاد نمی بود هرگز تنوع و تکامل رخ نمیداد و عالم هر لحظه نقشی تازه بازی نمی کرد و نفوش جدید بر صفحه گیتی آشکار نمیشد... و بالاخره صحیح است بگوئیم تضاد منشأ خیرات و قائمه جهان و نظام عالم بر آن استوار است ... صدر المتألهین میگوید:

لولا التضاد ما صح دوام الفيض عن المبدء الجواد (۱)، یعنی: اگر تضاد نمی بود ادامه فیض از خدای بخشنده صورت نمی گرفت.

خلاصه جهان طبیعت مملو از قطبها و وصلها؛ بریدنها و دوختنها است و ایسن لازمه ساختمان مخصوص این عالم است.

مسئله تضاد پیش از آنکه بصورت غلط و نارسای آن مبنای جهان بینی «ما تری بالیسیم دیا لک تیک» قرار گیرد، مورد توجه فلاسفه و عرفاء اسلام بوده و نکات جالبی در این زمینه بیان کرده اند، حتی از پاره ای منقولات حکمت یونان بدست میآید که توجه به این اصل در میان فلاسفه یونان نیز سابقه

۱- اسفار ج ۳/ص ۱۱۷

۲- الکوون و الفساد/ص ۱۶۸- فلسفتنا/ص ۲۱۱

۳- تفسیر الجواهر/ج ۱۱/ص ۵

۴- طبیعیات شفا/فن ۱/مقاله ۳/فصل نهم

۵- رجوع شود به عدل الهی/مرتضی مطهری/ص ۱۵۵- و نیز مقاله «اصل تضاد در فلسفه اسلامی»

در نشریه مقالات و بررسیها شماره ۱ نوشته: معظم له.

آیا علم به تنهایی می تواند بشریت را نجات دهد؟

درواقع علم امروز بجای اینکه وسیله سازنده فرد و اجتماع بشری باشد اکنون بصورت وسیله ای مخرب و ویرانگر و عامل نابودی سعادت بشری درآمده و بسان چراغی شده است در دست راهزنی بهنگام شب که با داشتن چراغ، بیشتر توانائی پیدا کرده است که دستبرد باموال مردم بزند.

اروپائیان انتظار داشتند که پیشرفت علم، مدینه فاضله ای را که فیلسوف برجسته و معروف یونانی (افلاطون) آن را در خیال خویش ترسیم کرده بود بزودی برای مردم غرب به ارمغان بیاورد. اما متأسفانه با آنکه علم بمدارجی از ترقی و تعالی رسید، نه تنها مدینه فاضله ای که انتظارش را می کشیدند بوجود نیامد، بلکه برعکس مدینه رذائل و محیطی دیوودد پرور برایشان بوجود آورد.

در اجتماع متمدن کنونی که علم در اوج پیشرفت و ترقی است و اغلب افراد آن تحصیل کرده هستند،

گرچه پیشرفت علوم طبیعی، بشر متمدن قرن بیستم را بظاهر از خرافات و تاریکیهای قرون وسطائی نجات بخشید و توانست عصر صنعتی را ایجاد کند و بشر در سایه ترقی علم و تکنیک بزندگی بهتری برسد و گرچه علم توانست بشر را تا حدودی از بیماریهای صعب العلاج رهایی بخشد و او را بر سرمایه های خدادادی دودل طبیعت و منابع ثروت زیرزمینی و دریائی حاکم و مسلط گرداند و آسمانها را اجولانگه او قرار دهد اما چنین علمی چون در مسیر پیشرفت خود عاری از تعالیم اخلاقی است و بدون حمایت و پشتوانه معنویت و مذهب پیش میرود با بن بست شدیدی روبرو شده است و این بن بست علی رغم خوشبینی و امیدواری به آینده و دور نمای زیبای پیشرفت علم و صنعت، بصورت نارضایتی و ناآرامی، احساس تیره بختی شدید در میان طبقات مختلف مردم قرن بیستم بطور محسوس مشاهده میشود.

آلمان اولین کسی است که دفتر مشاوره تلفنی تاسیس کرد تا هر کس قصد خودکشی دارد بوسیله تلفن با او تماس بگیرد و مشورت کند. وی علت اصلی خودکشی را بیماری روانی و افسردگی و مانند آن می‌داند (۱) هم اکنون در جوامع غربی خیرخواهی و عاطفه انسان‌دوستی رخت بر بسته هلاقی و روابط دوستانه خانوادگی و فامیلی از هم گسیخته است، کارها و فعالیت‌های خارج از خانه سبب شده والدین فراغت و امکان نداشته باشند تساهبه وضع زندگی و تربیت فرزندان خود برسند و جوایب‌گویی نیازمندی‌های واقعی آنها باشند، اعضای یک خانواده رفتار بیگانه با یکدیگر دارند و مهر و عاطفه پدر و فرزندی کاهش یافته است. بدیهی است جوانان و فرزندان چنین والدینی چون احساس بیگانگی و بی‌بناهی می‌کنند و با کمبود محبت والدین روبرو هستند مسلم است که به راه‌های انحرافی و سقوط گرایش پیدا می‌کنند و عناصری فاسد باری آیند و پیدایش باندهای جوانان تبهکار در آن‌سازمان مویده مطلب فوق است.

یکی دیگر از نشانه‌های درماندگی علم (عاری از معنویت و مذهب) از اصلاح فرد و جامعه، طغیان و عصیان روزافزون جوانان اجتماعات ممالک با اصطلاح پیشرفته، بویژه آمریکا و اروپا است و این دلیل بارزی است بر ضد تمدن ماشینی و نارضایتی از زندگی تو خالی در رهبری، انسانها.

طغیانها و عصیانگری جوانان غربی بر ضد تمدن، اکنون بصورت هیپی‌گری، ایجاد باندهای تبهکاری، گانگستری، انحرافات جنسی، رو آوردن به مواد

مشاهده میشود که دوشادوش پیشرفت محیر العقول صنعت و تکنولوژی، مفاسد اخلاقی و آلودگی هم در حال پیشرفت و گسترش است، فساد اخلاق در اجتماعات مذکور، چنان بازاری رونق گرفته و اشاعه پیدا کرده است که زندگی را ملالت‌بار ساخته است بطوری که عده‌ای مرگ را بر آن ترجیح میدهند. چنانکه در جوامع آمریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان، و سوئد و سایر کشورهای اروپایی که از لحاظ رفاه زندگی در سطح برتری قرار گرفته‌اند و همچنین علم و دانش سیر تکاملی را پیموده است، میزان انتحار و خودکشی روبه افزایش است، بلیه خانمانسوز خودکشی که نشانه کاملی است از ناخشنودی و عدم رضایت از زندگی خشک و سرد مادی و فاقد معنویت، اکنون بسان یک مرض واگیر قسمت اعظم اجتماعات اروپا و آمریکا را فرا گرفته است.

در این جا آماری از انتحار که نشان دهنده چگونگی سیر صعودی این خطر است، نقل میشود: «فقط در آلمان غربی هر سال ۱۰/۰۰۰ نفر دست بخودکشی میزنند. در بران غربی هر سال در حدود ۱۰۰۰ نفر دست بخودکشی می‌زنند، هر روز بیش از ۵۰ نفر به دکتر «کلاوس توماس»، یکی از روانپزشکان تلفن میکنند و درباره میل به خودکشی با او به مشورت می‌پردازند. دکتر توماس یکی از روانپزشکانی است که تاکنون تحقیقات فراوان درباره خودکشی در کشورهای مختلف جهان به عمل آورده و مشاهدات خود را بصورت کتابی در آورده است دکتر «توماس» در

باصخهای ارزنده‌ای برای صنعتی شدن کشورهای در بردارند اما مسائلی که اکنون با آن مواجهیم از آن مسائلی نیستند که پاسخ آنها را بتوان در آزمایشگاه یافت. مسایل مامعنوی است و علم نمی‌تواند به مسائل معنوی ما پاسخ دهد» دانشمند مزبور در جای دیگر می‌گوید:

«واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که تمدن‌هایی که فقط روی وسائل مادی تکیه کرده‌اند ناپدید شده‌اند».

جامعه‌شناس غربی (گرین) می‌گوید: «پیشرفت تمدن فعلی به‌بهای از دست‌دادن خوشبختی بشر صورت می‌گیرد، زیرا هرچقدر تمدن پیش‌میرود احساس گناه انسان نیز افزایش می‌یابد» (۱)

رئیس جمهور سنگال (لئوپولد سنگور) طی مصاحبه‌ای با نویسنده مجله فرانسوی (لوپوان) می‌گوید: «هرچه مردم در کشورهای اروپائی ثروتمندتر و مرفه‌تر باشند قلب و روح خشن‌تر و بی‌عاطفه‌تری می‌یابند» (۲)

و این اعترافات بخوبی می‌تواند نشان دهنده این حقیقت باشد که علم امروز، با همه پیشرفتهایش، نمی‌تواند در اصلاح فرد و جامعه، به‌تنهایی، مؤثر واقع شود. و باید علم همراه مذهب و معنویات، به ارشاد و به‌سازی زندگی جوامع بشری، بپردازد.

مخلد، تشکیل زیرزمینی‌های فساد در اجتماعاتشان، مجسم شده است.

بیرحمی و خشونت، خودخواهی، نفع‌پرستی، حرص و آرزو جمع کردن ثروت در جوامع اروپا و امریکا به‌حد اعلان رسیده است در جوامع صنعتی خودخواهی و نفع‌پرستی بر همه شئون زندگی حق تقدم دارد و اخلاقیات، معنویات و مذهب، و ... فدای خودخواهی و نفع‌پرستی آنها شده است، ایجاد جنگهای ویرانگر و نابودکننده بخوبی نشان داده است که چگونه انسانیت و انساندوستی و خیر-اندیشی و معنویات در دره ذرف خودپرستی و مادیگری سقوط کرده است.

نمونه‌های بالا نمایانگر این حقیقت است که رفاه مادی به‌تنهایی قادر نیست بشر را از هرچیز کامیاب گرداند و خوشبختی و بهزیستی ایده‌آلی را برای او تأمین کند بلکه پیشرفت علم و رفاه مادی فاقد اخلاقیات و معنویات و ایمان بخدا، وسیله‌وسببی شده که بشر را بسوی تنزل و انحطاط و تباهی‌ها بکشاند. روشنفکران و دانشمندان برجسته جوامع غربی هم احساس خطر کرده‌اند و صریحاً هم باین خطر پیشرفت علوم طبیعی و تمدن خالی از معنویت اذعان دارند. مورخ معروف معاصر انگلیسی «آرنولد»
تو این‌بی، می‌گوید: «پیشرفت‌های علمی اخیر

۱ - مقاله جامعه و شخصیت نویسنده: «گگ - اسمینوف» (مجله نگین ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ سال نهم)

۲ - مجله فردوسی سال بیست و پنجم شماره (۱۱۴۹)

تا این جا با معانی مفردات آیه آشنا شدیم و روشن گردید که مودت در قریبی، معنائی جز دوستی و -
 قرابت و خویشاوندی ندارد و از این راه مفاد آیه نیز -
 روشن گردید.

در این جا ممکن است گفته شود که: ظاهر آیه جز این نیست که پیامبر نسبت به خویشاوندان در خواست محبت کرده است ولی از کجا معلوم که مقصود از آن، خویشاوندان خود پیامبر است، شاید مقصود این است که هر فردی به خویشاوندان خود مهر ورزد.

پاسخ: جای بحث نیست که آنچه پیامبر در این آیه و مشابه آن خواسته است، اجر واقعی نیست زیرا اجر واقعی و حقیقی پیامبر بر عهده خدا است و شعار تمام پیامبران این است که «ان اجری الاعلی رب العالمین»؛ «اجر و مزد من با پروردگار جهانیان است» (۱) بلکه این يك در خواست فوق العاده است که به صورت ظاهر پاداش شمرده شده است ولی در باطن به نفع مردم و مایه سعادت و هدایت آنها است زیرا دوستی با خاندان پیامبر مایه نجات و موجب هدایت انسانها است و آنان به حکم حدیث متواتر، «کشتی نجات» می باشند.

بنابراین چون این کار رنگ اجر و قیافه پاداش دارد (هر چند در باطن پاداش نیست) نمی توان گفت که مقصود از آن محبت هر فردی به بستگان خود (یعنی صله رحم) است زیرا چنین عملی هر چه هم مستحق باشد هرگز از تالی به پیامبر ندارد از این

جهت نمی تواند رنگ و قیافه پاداش داشته باشد. مثلا احترام يك آفریقائی به آفریقائی دیگر که با هم بستگی خویشاوندی دارند، در عین این که يك عمل بسیار خوبی است ولی در ظاهر ارتباطی به پیامبر ندارد تا پیامبر پس از نفی درخواست هر نوع اجر، يك چنین مزی از مردم بخواهد.

و به عبارت دیگر اگر مقصود از این جمله این بود که مسلمانان با هم به يك فرضه الهی به نام صله رحم عمل کنند، این مطلب در آیات دیگر گفته شده است و دیگر نیازی نداشت که این حقیقت را با این جمله در او فهم عمومی بیان کند.

خلاصه: دوستی با خاندان رسالت طریق و وسیله هدایت و مایه عمل به متن رسالت است و در حقیقت همانطور که در آیه دیگر فرموده است «قل ما سألکم من اجر فهو لکم» (۲) «بگو هر پاداشی از شما خواسته ام برای شما و به نفع شما است» بر حسب ظاهر اجر و مزی برای پیامبر است ولی در حقیقت هدف، فراهم ساختن هدایت است و پیدا کردن راه به سوی خدا است زیرا دوستی این خاندان مایه پاکی و ایمان و اخلاص است که قرآن آن را در آیه دیگر به صورت مزد طلیده است آنجا که فرمود: «قل ما سألکم علیه من اجر الا من اتخذا لی ربه سیلا» (۳): «مزی نمی خواهم جز کسی را که برای خدا راهی پیدا کند» اکنون که مفاد آیه روشن گردید لازم است به برخی از سئوالاتی که پیرامون آیه مطرح میگردد پاسخ بگوییم.

بقیه در شماره آینده

۱- سوره شعراء آیه ۱۰۹

۲- به سوره های بقره/۸۳، نساء/۳۶، مائده/۱۰۶، انعام/۱۵۲، انفال/۴۱، توبه/۱۱۳،

نحل/۹۰، اسراء/۲۶، نور/۳۸، فاطر/۱۸، حشر/۷، مرجمه شود ۳- فرقان/۵۷